

چرا از مرگ می ترسیم؟

دو کس از مرگ می ترسند؛ آن کس که آنرا بمعنی نیستی و فزای مطلق تفسیر می کند؛ و آن کس که پرونده اش سیاه و تاریک است؛ آیا آنها که زه جزء این دسته اند و نه آن، چرا از شهادت و مرگ در راه هدفهای پاک وحشت کنند مگر چیزی از دست میدهند؟

منعکس کننده وحشت از پیری و فرسودگی و بالاخره پایان زندگی و مرگ است.

بیشتر مردم از نام مرگ می ترسند؛ از مظاهر آن می گریزند؛ از اسم گورستان متنفرند، و با زرق و برق دادن به قبرهای کوشند ماهیت اصلی آنرا به دست فراموشی سپارند حتی برای فرار دادن افراد از هر چیز خطرناک (یا غیر خطرناکی که می-خواهند کسی آنرا دستکاری و خراب نکند) روی آن می نویسند «خطر مرگ»؛ و در کنار آن هم عکس يك جفت استخوان مرده آدمی بحالت وضرب دره؛ در پشت يك جمجمه که خیره و بی روح به انسان نگاه می کند قرار می دهند.

آثار وحشت انسان از مرگ در ادبیات مختلف دنیا

داستان «آب حیات» با آب و تاب فراوان در همه جا مشهور است.

و نیز از قدیمترین ایام بشر، در جستجوی چیزی بنام «اکسیر جوانی» بوده است؛ و برای آن افسانه‌ها بهم بافته، و آرزوها در دل پرورانده است. اینهمه گفتگو، از یک چیز حکایت می کند و آن مسأله وحشت آدمی از مرگ؛ و عشق به ادامه حیات و فرار از پایان زندگی است.

همانطور که افسانه «کیمیا» همان ماده شیمیائی مرموزی که چون به مس کم ارزش برسد، تبدیل به طلای پر ارزش می شود، روشنگر وحشت انسان از فقر اقتصادی، و تلاش و کوشش برای جلب ثروت بیشتر می باشد؛ افسانه اکسیر جوانی نیز

فراوان دیده می شود ، تعبیراتی همچون «هیولای مرک» «سیلی اجل» ، «چنگال موت» ودهها مانند آن همه نشانه های این وحشت و اضطراب همگانی است .

داستان معروف رؤیای هارون الرشید (که در خواب دیده بود همه دندانهای او ریخته است) و تعبیر خواب کردن آن دونفر که یکی گفت «همه کسان تو پیش از تو بمیرند» و دیگری گفت «عمر خلیفه از همه بستگانش طولانی تر خواهد بود» و واکنش هارون در برابر دو تعبیر کننده که به دومی صد لیره داد و اولی را صد تازیانه زد ، نیز دلیل دیگری برای این حقیقت است .

زیرا که هر دو یک مطلب را گفته بودند اما آنکه نام مرک کسان خلیفه را بر زبان جاری کرده بود صد تازیانه نوش جان کرد ، و کسی که مرک آنها را در قالب «طول عمر خلیفه» ! ادانمود صد لیره پاداش گرفت ! .

ضرب المثلهای مملو از اغراق ، همانند «هر چه خاک فلانی است عمر تو باشد» ! یا «بهنگامی که می خواهند کسی را با کسی که اذنبارفته است در جنبه مثبتی تشبیه کنند می گویند : «دور از حال فلانی هم چنین بوده و یاد زبانم لال ! بعد از شما چنین و چنان می شود» و یا ترتیب اثر دادن به هر چیز که احتمال مرک را دور کند و یاد طول عمر مؤثر باشد اگر چه صد درصد خرافی و بی اساس بنظر برسد و همچنین دعاهائی که با کلمه دوام ، خلود ، جاویدان بودن ، مانند دام عمره ، دام مجده ، دامت برکاته و خلد الله ملکه با «خدا عمریک روزه

تورا هزار سال کند» و یا «صد سال به این سالها» ! ...

هر کدام نشانه دیگری از این حقیقت است . البته انکار نمی توان کرد که افراد نادری هستند که از مرک بهیچوجه وحشت ندارند و حتی با آغوش باز به استقبال آن می شتابند ، اما تعداد آنها کم است و تعداد واقعی آنها به مراتب کمتر از آنهائی است که چنین ادعائی را دارند !

اکنون باید دید سرچشمه این ترس و وحشت از کجاست ؟

اصولاً انسان از «عدم» و «نیستی» می هراسد .

از فقر می ترسد چون نیستی ثروت است . از بیماری می ترسد چون نیستی سلامت است . از تاریکی می ترسد چون نور در آن نیست . از بیابان خالی و گاهی از خانه خالی می ترسد چون کسی در آن نیست .

حتی از خود مرده می ترسد چون روح ندارد ، در صورتی که اذندۀ همان شخص نمی ترسید !

بنابراین اگر انسان از مرک می ترسد بخاطر این است که مرک در نظراو «فنای مطلق» و «نیستی همه چیز» است .

و اگر از زلزله و صاعقه و حیوان درنده وحشت دارد چون او را به فنا و نیستی تهدید می کند .

البته از نظر فلسفی ؛ این طرز روحیه چندان دور و بیراه نیست ، زیرا انسان «هستی» است ، و هستی با هستی آشناست ، و جنس خود را همچو کاه و کهریاست .

اما با نیستی، هیچگونه تناسب و سنخیت ندارد، باید از آن بگریزد؛ باید از آن فرار کند، چرا فرار نکنند؟

ولی در اینجا يك سخن باقی می ماند و آن اینکه: همه اینها صحیح است اگر مرگ بمعنی نیستی و فنا و پایان همه چیز تفسیر شود، و راستی اگر اینچنین تفسیر شود چیزی از آن وحشتناکتر نخواهد بود و آنچه درباره هیولای مرگ گفته اند کاملاً بجا و مورد است.

اما اگر مرگ را - همچون تولد جنین از مادر - يك تولد ثانوی بدانیم، و معتقد باشیم با عبور از این گذرگاه سخت؛ به جهانی گام میگذاریم که از این جهان بسیار وسیعتر، پرفر و غتر، آرامبخش تر، و مملو از انواع نعمتهائی است که در شرایط کنونی و در زندگی فعلی برای ما قابل تصور نیست، خلاصه اگر مرگ را نوع کاملتر و عالیتری از زندگی بدانیم که با مقایسه با آن، زندگی که در آن هستیم مرگ محسوب می شود، در این صورت مسلماً چیز نفرت-انگیز و وحشتناک و هیولا، نخواهد بود؛ بلکه (در موقع خود) دل انگیز و رؤیائی، زیبا و دوست داشتنی است.

زیرا اگر جسمی از انسان بگیرد، بال و پری به او می بخشد که بر فراز آسمان ناپیدا کرانه ارواح، با آنهمه لطافت و زیبایی فوق حد تصور و خالی از هر گونه جنگ و نزاع و اندوه و غم، پرواز می کند.

اینجاست که شاعری که این طرز تفکر دارد به حکیم دانشمند دستور می دهد.

بمیرای حکیم از چنین زندگانی
کز این زندگی چون بمیری بمانی!
سفرهای عسوی کند مرغ جانت
چو از چنبر آز بازش رهانی
از این زندگی ترس، کاینگ در آنی!
و نیز شاعر دیگری با مباحثات و وجود و سرور
میگوید:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوش آن دمی که از این چهره پرده بر فکنم
چنین قفس نه سزای من خوش الحانی است
روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
و دیگری می گوید:

مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک
دوسه روزی قفسی ساخته اند از بدنم
خرم آن روز که پرواز کنم تا در دوست
به هوای سر کویش پرو بالی بز نسیم
بالاخره شاعر دیگر به مرگ فریاد می زند و ارباب
سوی خود دعوت میکند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ
من زاو جانی ستانم جساودان
او از من دلقی ستاند رنگ رنگ
اینجاست که چهره مطلب به کلی دگرگون می-
شود و مسئله شکل دیگری به خود می گیرد که هیچ
شباهتی با شکل اول ندارد.

بدیهی است، آن کس که چنین برداشتی از مسئله مرگ دارد هرگز نمیگوید مرگ بی حاصل، بدون دلیل، و یا مثلاً از طریق انتحار و خودکشی،

یابی مبالاتی ، دریچه‌ای به آنچنان عالمی است ، بلکه اوبه‌استقبال مرگی پرشکوه می‌شتابد که در راه هدف و آرمان پاك و آمیخته با قهرمانی وفدا- کاری و شهامت باشد ، مرگی که انسان را از تن دردادن به ذلت و هرگونه بدبختی بخاطر چندروز عمر بیشتر می‌رهاند ! .

يك عامل وحشت از مرگ

جمعی دیگر نیز هستند که از مردن وحشت دارند، نه بخاطر اینکه مرگ را بمعنی فنا و نیستی مطلق تفسیر کنند ، و منکر زندگانی پس از آن باشند، بلکه بخاطر اینکه آنقدر پرونده اعمال خود را سپاه و تارک می‌بینند که شکنجه‌های طاقت فرسا و مجازاتهای

دردناك بعد از مرگ را گویا با چشم خود مشاهده می- کنند، و بالااقل چنین احتمالی را می‌دهند .

اینها نیز حق دارند از مرگ بترسند ، زیرا به مجرمی میمانند که از پشت میله‌های زندان آزاد شده و به سوی چوبه دار می‌رود، البته آزادی خوب است ! اما نه آزادی از زندان به سوی چوبه دار !

آزادی اینها هم از زندان بدن ، یا زندان دنیا ، نیز توأم با رفتن به سوی چوبه دار است ، «دار» نه بمعنی اعدام بلکه بمعنی شکنجه‌هایی بدتر از آن . «اما آنها که نه مرگ را فنامی بینند، نه پرونده تارک و سپاه دارند چرا از مرگ بترسند ، چرا از شهادت در راه هدفهای پاك و وحشت داشته باشند ؟ چرا ؟ ...» .

حاشیه‌ای بر:

عوارض جدید بر مشروبات الکلی و گذرنامه حج

اخیراً در کمیسیون آموزش و پرورش انجمن شهر تهران پیشنهاد شد که برای ایجاد مجتمع آموزشی عوارض جدیدی بر «مشروبات الکلی» و گذرنامه حج، وضع شود ! ... (جراید) مکتب اسلام: «اولاً» برای نهمه ذوق سرشار ! و معرفت و فهم و کمال! پیشنهاد دهندگان باید آفرین گفت و به همه مقامات فرهنگی به داشتن چنین افرادی چشم روشنی داد که مشروبات الکلی را در ردیف گذرنامه حج انداخته‌اند !

و ثانیاً: گویا هیچ دیواری کوتاه‌تر از دیوار اثران خانه خدا نیست، برای زلزله زده‌ها باید آنها پول بدهند، برای و بازده‌ها آنها باید پول بدهند، برای امور بهداشتی آنها باید پول بدهند و برای ایجاد مجتمع آموزشی نیز هم .. و شاید روزی بیاید که بعضی پیشنهاد دهند که برای حفز چاه‌های عمیق! متروی تهران، توسعه شبکه‌های تلویزیونی و حفظ آثار باستانی و تشویق هنرمندان و... عوارض جدیدی از گذرنامه حج بگیرند ، آیا بهتر نیست بجای اینهمه جریمه کردن کسانی که میخواهند يك فریضه مذهبی را انجام دهند پیشنهاد شود که از آنها که برای عیش و نوش راهی دیار غرب می‌شوند این عوارض گرفته شود .